

# Lukas 12,48

**Wem viel gegeben ist, bei dem wird man viel suchen; und wem viel anvertraut ist, von dem wird man um so mehr fordern.**

# لوقا 12

هر که به او بیشتر داده شود، از او بیشتر نیز مطالبه خواهد شد؛ و هر که مسئولیتش بیشتر باشد، پاسخگویی اش نیز بیشتر خواهد بود.

# Matthew 13

44. 'The kingdom of heaven is like treasure that was hidden in a field.

When a man found it, he hid it again. He was very happy. So, he went and sold everything he had.

And he bought that field.

45. 'Again, the kingdom of heaven is like a trader who was looking for fine pearls.

46. He found one that was very valuable. So he went away and sold everything he had. And he bought that pearl.

# مَتَّى 13

44. «پادشاهی آسمان همچون گنجی است پنهان در دل زمین که شخصی آن را می‌یابد، سپس دوباره پنهانش می‌کند و از شادمانی می‌رود و آنچه دارد، می‌فروشد و آن زمین را می‌خرد.

45. «همچنین پادشاهی آسمان مانند تاجری است جوپای مرواریدهای نفیس.

46. پس چون مروارید بسیار باارزشی می‌یابد، می‌رود و آنچه دارد، می‌فروشد و آن مروارید را می‌خرد.

**Lector Stoffers: Sermon for 28 July 2024 on  
Matthew 13, 44-46: Profit is guaranteed**

1. A man goes for a summer walk.

Alone, he wanders through woods and fields.

One or two fields have already been harvested.

You can easily walk across the stubble.

The man pokes his walking stick into the  
ground with relish.

Sometimes he hits a stone.

Sometimes the stick sinks deeper.

Then again it gets caught in a creeping plant.

استادیار اشتوفرز: موعظه در ۲۸ ژوئیه ۲۰۲۴ از  
متی 13، 44-46: سود تضمین شده است.

1. یک نفر در تابستان پیاده روی می کند.

او به تنهایی در میان جنگل ها و مزارع سرگردان است.

یکی دو مزرعه قبلاً برداشت شده است.

شما به راحتی می توانید از روی گاه ها راه بروید.

فرد با خوشحالی عصای خود را به زمین فشار می دهد.

گاهی به سنگ می زند.

گاهی چوب عمیق تر فرو می رود.

سپس دوباره در یک گیاه بالا رونده گرفتار می شود.

2. Each time the field speaks to the person with a different sound. All this is quite normal.

It all fits in with the friendly summer day.

But suddenly the stick is met by a completely strange, unexpected sound.

Hollow, metallic, it sounds back.

The hiker stops. He is irritated. Astonished.

Now he pokes again with the stick.

And again, it sounds different than usual.

Curious, the man kneels down and starts digging.

What he finds takes his breath away.

2. هر بار که میدان با صدای متفاوتی با فرد صحبت می کند. همه اینها کاملاً طبیعی است.

همه اینها برای روز دلپذیر تابستان مناسب است.

اما ناگهان صدایی کاملاً عجیب و غیرمنتظره از سمت چوب می آید.

به نظر می رسد توخالی، فلزی است.

کوهنورد می ایستد. او تحریک شده است. حیرت زده.

حالا دوباره آن را با چوب به صورت بسیار هدفمند می کوبد.

و دوباره صدایش متفاوت از حد معمول است.

مرد کنجکاو زانو می زند و شروع به کندن می کند.

چیزی که می یابد نفسش را می گیرد.

3. A small metal box, completely rusted, but otherwise still intact, lies in front of him.

It is not very big. No bigger than a shoe box.

But very heavy.

He lifts it out of the ground.

Takes it in his lap and opens the rust-weakened lock with his penknife.

He lifts the lid and is left breathless.

Gold coins sparkle at him in the bright sunlight.

The whole box is filled to the top with wonderful gold.

3. یک جعبه فلزی کوچک، کاملاً زنگ زده اما در غیر این صورت هنوز دست نخورده،

در مقابل او دراز می کشد

خیلی بزرگ نیست. بزرگتر از جعبه کفش نیست ولی خیلی سنگین است

آن را از زمین بلند می کند.

آن را در دامانش می گذارد

و با چاقوی جیبی خود قفل را باز می کند که در اثر زنگ زدگی ضعیف شده است.

درپوش را برمی دارد و نفسش می ماند.

سکه های طلا در زیر نور درخشان خورشید به او می درخشند.

تمام جعبه تا بالا با طلای فوق العاده پر شده است.

4. The hiker looks around anxiously.

Hopefully no one is nearby.

Hopefully no one has seen him.

Then he puts the treasure back in the field.

He covers it with earth again and tramples  
it down.

He tries to cover all his tracks.

The hike no longer takes him further into  
nature,

but to the land registry.

There he asks for the owner of the field.

4. کوهنورد با نگرانی به اطراف نگاه می کند.

امیدوارم کسی در این نزدیکی نباشد.

امیدوارم کسی او را ندیده باشد. سپس او گنج را  
دوباره در مزرعه قرار می دهد.

دوباره آن را با خاک می پوشاند و زیر پا می گذارد.

او سعی می کند تمام ردپای خود را بپوشاند.

پیاده روی دیگر او را بیشتر به طبیعت نمی برد،

اما به اداره ثبت اسناد و املاک.

آنجا از صاحب مزرعه می پرسد.

5. He enquires about the market value of land in the area.

He checks his account balance.

Then he calls the owner of the land and makes him an offer.

The owner is surprised. But because he is currently short of cash and the offer seems fair, he agrees to the sale.

A notary draws up the purchase contract.

Seller and buyer sign.

They shake hands as they say goodbye.

5. او در مورد ارزش بازار املاک در منطقه استعلام می کند.

موجودی بانکش را چک می کند.

سپس صاحب ملک را صدا می زند و به او پیشنهاد می دهد. او تعجب می کند. اما چون در حال حاضر کمبود نقدینگی دارد

و پیشنهاد منصفانه به نظر می رسد، او با فروش موافقت می کند.

یک دفتر اسناد رسمی قرارداد خرید را تنظیم می کند.

امضای فروشنده و خریدار

هنگام خداحافظی دست می دهند.

6. Overjoyed, the man runs to the field.

He has memorized the spot where the treasure is hidden.

He digs.

He retrieves the treasure from the field, which is now his field.

Satisfied, he carries his treasure home from his field.

His account is now empty.

But the value of the treasure exceeds the purchase price of the field many times over.

He has made ends meet.

6. مرد با خوشحالی به سمت میدان می دود.

جایی را که گنج پنهان است به یاد آورده است.

او حفاری می کند. او گنج را از مزرعه ای که اکنون مزرعه اوست برمیدارد.

او با رضایت، گنج خود را از مزرعه به خانه می برد.

حساب بانکش اکنون خالیست، اما ارزش گنج از قیمت خرید مزرعه چندین برابر بیشتر است.

او برای زندگی تعیین شده است.



7. Jesus tells a similar story much more succinctly, but in exactly the same way.

**The kingdom of heaven is like treasure hidden in a field, which a man found and hid; and in his joy he went and sold all that he had and bought the field.**  
(Matthew 13:44)

I heard the parable for the first time in confirmation class.

At the time, I had no idea about law and property.

But I spontaneously felt sorry for the cheated farmer, who owned the field first.

Even as a child, I felt that he was the rightful owner of this treasure. I felt that the lucky finder was a cheat.

As far as I know, our current legal system sees it the same way.

7. بسیار کوتاه تر، اما دقیقاً به همان شیوه، عیسی داستان مشابهی را بیان می کند.

ملکوت آسمان مانند گنجی است که در مزرعه ای پنهان شده است که مردی آن را یافته و پنهان کرده است. و در شادی خود رفت و هر چه داشت فروخت و مزرعه را خرید. (متی 13:44)

این تمثیل را برای اولین بار در کلاس تایید شنیدم.

در آن زمان هیچ اطلاعی از حقوق و اموال نداشتم.

اما بلافاصله برای کشاورز فریب خورده متأسف شدم که اول صاحب میدان شده بود.

حتی در کودکی احساس می کردم که او صاحب حق این گنج است. من احساس کردم که یابنده ی خوش شانس یک کلاهبردار است.

تا آنجا که من می دانم، سیستم حقوقی فعلی ما نیز همینطور به آن نگاه می کند.

8. This parable seems to have been a complete failure for Jesus.

In itself it is difficult to filter a statement about the kingdom of heaven out of it.

But here in chapter 13 there are several parables about the kingdom of heaven, i.e. about the kingdom of God.

Matthew has created a kingdom of heaven collage for us here.

There are obviously many aspects to the topic of God's reign.

8. به نظر می رسد که این مثل برای عیسی یک شکست کامل بوده است.

به خودی خود، پاک کردن بیانیه ای در مورد ملکوت آسمان از آن دشوار است. اما در اینجا در فصل سیزدهم چندین مثل در مورد ملکوت آسمان وجود دارد. یعنی در مورد قلمرو حکومت خدا.

متی اینجا برای ما یک کلاژ ملکوت بهشت درست کرده است.

بدیهی است که موضوع حکم خدا جنبه های زیادی دارد.

9. In order to understand the parable of the treasure in the field, we need the next story.

The parable of the pearl of great price:

**Again, the kingdom of heaven is like a merchant seeking goodly pearls, and when he found one pearl of great price, he went and sold all that he had and bought it. (Matthew 13:45)**

As a child, I thought to myself:

How silly, now he has a beautiful pearl, perhaps the most beautiful in the world.

But if he gave everything, he had for it, now he can't buy anything to eat. He no longer has a house. Nothing.

I didn't understand the value of the pearl.

9. برای درک تمثیل گنج در میدان، به داستان بعدی نیاز است.

تمثیل مروارید گرانبها:

باز هم ملکوت آسمان مانند تاجری است که به دنبال مرواریدهای خوب می گشت و چون مروارید گرانبهایی یافت، رفت و هر چه داشت فروخت و آن را خرید. (متی 13:45)

در کودکی با خودم فکر می کردم:

چقدر احمق، حالا او یک مروارید زیبا دارد، شاید زیباترین مروارید دنیا. اما اگر هر چه داشت برایش داده باشد، او اکنون نمی تواند چیزی برای خوردن بخرد. او دیگر خانه ندارد. هیچ چیزی ندارد.

من ارزش مروارید را نفهمیدم.

10. Today, as an adult, the two stories tell me all sorts of things.

About us here and about the kingdom of heaven:

You can search long and hard for it.

Ask here and ask there.

Try out one religious offering or another.

Nibble around the market of religious possibilities, taste everything.

You can travel tirelessly to finally find the kingdom of God.

One day you will get there.

But you can stumble upon it by chance, without having anything to do with the kingdom of heaven.

10. امروز، به عنوان یک بزرگسال، این دو داستان همه چیز را با هم به من می گویند.

درباره ما در اینجا و در مورد ملکوت آسمان:

شما می توانید آن را برای مدت طولانی و عمدا جستجو کنید.

اینجا و آنجا پرسید. پیشنهادهای مذهبی را امتحان کنید.

در بازار امکانات مذهبی میان وعده بخورید، همه چیز را بچشید.

شما می توانید در سفر خود خستگی ناپذیر باشید تا سرانجام ملکوت خدا را بیابید.

یک روز به مقصد خواهی رسید.

اما شما می توانید کاملا تصادفی با آن روبرو شوید،

بدون اینکه کاری به ملکوت آسمان در ذهن داشته باشم.

11. In one way or another, we are all here have come across the message of the happy reign of God.

Some have had to search long and hard.

Others have more or less stumbled across it.

Both have their justification.

Neither is worth more or less.

11. همه ما به نوعی در اینجا با پیام سلطنت سعادت‌مندانۀ خداوند مواجه شده ایم.

برخی مجبور شده اند برای مدت طولانی و با تلاش فراوان جستجو کنند.

دیگران کم و بیش به آن برخورد کرده اند. هر دو توجیه خود را دارند.

هیچ کدام از آنها ارزش کمتر یا بیشتر ندارند.

12. Jesus does not explain why one person only finds it after a long search and the other finds something on a short walk.

In any case, one is not better than the other.

Rather, God's ways are as different as we humans are when He allows himself to be found by us.

۱۲. عیسی توضیح نمی دهد که چرا یک نفر فقط پس از جستجوی طولانی چیزی را پیدا می کند.

و دیگری چیزی جلوی پایش در یک پیاده روی کوتاه قرار داده است که حتی به دنبال آن نبود.

قطعا یکی بهتر از دیگری نیست؟

اما راه های خدا به اندازه ما انسان ها متفاوت است، اگر اجازه دهد او را پیدا کنیم.

13. To discover the reign of God in the world, in our life among us is definitely a treasure.

It is not the spirit of the age that rules.

Mammon does not rule.

Nor do those who act as if they have everything under control and us in their hands.

Nor do constraints rule among us, although some people think they do.

Rather, God rules.

13. کشف حکومت خدا در جهان، در زندگی من در میان ما،

قطعا یک گنج است. این روح زمانه نیست که حاکم است.

این مامون نیست که حکومت می کند.

حتی آنهایی که طوری رفتار می کنند که انگار همه چیز را تحت کنترل دارند و ما را در دستان خود دارند.

قیود هم در بین ما حاکم نیست، هر چند بعضی ها اینطور فکر می کنند.

اما خدا حکم می کند.

14. We do not live somewhere and somehow.  
As baptized people, we already live in the  
kingdom of God.

This is what both parables tell us.  
And they leave us in no doubt that all values  
shift after this discovery.

Both discoverers sell everything in order to  
possess the treasure forever.

I couldn't understand this radical change of  
perspective as a child.

I don't think children need to be told these  
stories either.

14. ما در جایی و به نحوی به عنوان افرادی که  
تعمید یافته‌اند زندگی نمی‌کنیم، بلکه در ملکوت خدا  
زندگی می‌کنیم.

هر دو مثل این را به ما می‌گویند. و آنها شکی  
باقی نمی‌گذارند که پس از این کشف همه ارزش‌ها  
تغییر می‌کند. هر دو کاشف همه چیز را می  
فروشدند تا برای همیشه صاحب گنج شوند.

در کودکی نمی‌توانستم این تغییر چشم‌انداز رادیکال  
را درک کنم. من فکر نمی‌کنم این داستان‌ها نیازی  
به گفتن برای بچه‌ها داشته باشد.



15. But we adults can easily understand what can be involved in this change of perspective, because anyone who has been in the world a little longer has already experienced moments like this, where the value is reversed:

After a serious illness, health takes on a higher value than in times when you don't even notice your own body because it works the way we think we are entitled to.

15. اما ما بزرگسالان می توانیم به خوبی درک کنیم که این تغییر دیدگاه چه می تواند داشته باشد، زیرا هرکسی که مدتی بیشتر در جهان بوده است، قبلاً چنین لحظاتی را تجربه کرده است که ارزش ها معکوس می شوند: پس از یک بیماری جدی، سلامتی در اولویت بالاتری قرار می گیرد، نسبت به مواقعی که حتی به بدن خود توجه نمی کنید، زیرا آن گونه که ما فکر می کنیم حق دارد عمل می کند.

16. I sometimes only realize the value of a relationship when I say goodbye. And over time, all of us here have probably given up the needs and demands on life that we still had as young people.

This is the reign of God in life: When all my worries and fears, everything that burdens and weighs me down is always outweighed by the trust that I am in God's hands at every moment. That is the reign of God in my life: When what is given to me daily outweighs what I do without. When the bread I eat at breakfast in the form of a roll or here in church as a wafer makes me happy and grateful because I am filled every day.

16. گاهی اوقات فقط با خدا حافظی متوجه می شوم که چقدر یک رابطه برایم ارزشمند است. و با گذشت زمان، همه ما احتمالاً نیازها و خواسته‌های زندگی را که هنوز در دوران نوجوانی داشتیم کنار گذاشته‌ایم. این حکم خدا در زندگی است: وقتی تمام نگرانی‌ها و ترس‌های من، هر چیزی که مرا سنگین و سنگین تر می کند، همیشه با اعتماد پیشی می گیرد که هر لحظه در دستان خدا هستم. این حکم خدا در زندگی من است: وقتی چیزی که هر روز به من داده می شود بیشتر از چیزی باشد که از دست می دهم. وقتی نانی که در صبحانه به شکل رول یا اینجا در کلیسا به عنوان ویفر می خورم باعث خوشحالی و قدردانی من می شود زیرا هر روز سیر هستم.

17. This is the reign of God in my life: When I eat together with others and even the simplest meal becomes a celebration. Here in church or in any other place.

The kingdom of heaven is like a treasure, the kingdom of heaven is like a pearl, says Jesus.

It is often a matter of losing, then seeking, then finding, but here it is:

Nothing is lost and whether we do not seek and find, like the treasure, or seek and finally find, like the pearl, in the end there is gain through the message of the cross. Christ has redeemed us. We are in His kingdom through faith alone. With this we have bought the field.

17. این حکم خدا در زندگی است: وقتی با دیگران غذا می خوریم و در نتیجه ساده ترین غذا هم تبدیل به جشن می شود. اینجا در کلیسا یا هر جای دیگر.

ملکوت آسمان مانند گنج است، عیسی می گوید که ملکوت آسمان مانند یک مروارید است.

اغلب ما باید از دست بدهیم، سپس جستجو کنیم، سپس پیدا کنیم، اما در اینجا موارد زیر اعمال می شود:

هیچ چیز گم نمی شود و چه آن را جستجو نکنیم و پیدا نکنیم، مانند گنج، یا جستجو نکنیم و در نهایت آن را پیدا کنیم، مانند یک مروارید، در نهایت از طریق پیام صلیب به دست آوریم، مسیح ما را فدیة داده است. ما فقط از طریق ایمان در پادشاهی او هستیم. با آن ما میدان را خریدیم.

18. And each of us was given this treasure at our baptism.

How we have perceived and found it is different.

But there is not one, not a single one, for whom it is not ready.

And those who find it are guaranteed eternal life in the kingdom of heaven.

For this, praise and glory be to God for ever and ever.

Amen!

18. و به هر یک از ما این گنج در هنگام غسل تعمید داده شد. اینکه ما چگونه آن را درک و دریافتیم متفاوت است.

اما یکی نیست، حتی یک مورد که برایش در دسترس نباشد. و هر که آن را بیابد، سود تضمین شده است، زندگی جاودانی در ملکوت آسمان.

برای این ستایش و جلال برای خدا تا ابدالابد باشد.

آمین